1. من و بهاره دیروز با هم به مدرسه رفتیم و سرِ کلاس خوابمان برد
2. من که خیلی گرسنه بودم از مغازه‏ای که نزدیکِ\_خانه بود یک ساندویچ سوسیس خریدم
3. دلم می‏خواست باتمامِ\_وجود برایِ دخترِ همسایه گریه\_کنم آخر دیروز پدرش\_را از\_ دست\_داد
4. بالاخره داریوش تصمیم\_گرفت ماشینش\_را بفروشد و یک دوچرخه‏ بخرد
5. دیشب مهمانیِ دوستِ\_خواهرم خیلی خوش\_گذشت اما جایِ\_تو خالی\_بود
6. آیدا باید همه‏ی لباس‏هایش\_را می‏شست چون لباسِ تمیزی برای\_کارش نداشت
7. احمد به\_امید فوتِ پدرش\_را تسلیت گفت و به مراسمِ خاکسپاری رفت
8. من دیروز همه‏ی کلوچه‏ها\_را خوردم با\_اینکه قبلش ناهارِ مفصلی\_هم خورده\_بودم
9. دیروز با\_کمکِ همسایه دیوارِ حیاط\_را رنگ\_کردم چون خیلی\_سال بود که رنگ نخورده\_بود
10. اگر از دایی ساناز بخواهم حتما کمکم\_می‏کند چون خیلی مردِ مهربانی است
11. من در کودکی خیلی شیطنت می‏کردم و از دیوارِ\_راست بالا می‏رفتم
12. چشم‏های فریبا قرمز شده\_بود اما به\_روی خودش نمی‏آورد
13. پریناز دیشب به جشنِ تولدِ دوستش رفته\_بود و دیر\_وقت برگشت
14. از\_وقتی که پروین رفت، دیگر این\_خانه رنگِ آرامش به\_خود ندید
15. وقتی گفتم\_که می‏خواهم برگردم همه شوکه شده\_بودند
16. من از خودِ معلمم شنیدم\_که می‏گفت امسال امتحانات سخت‏تر از سالِ گذشته بود
17. تو باید بدانی\_که این\_خانه مقرراتی دارد و باید به\_آن احترام بگذاری
18. دکتر به\_من گفت\_که باید در\_خانه استراحت کنم و مایعاتِ زیادی بنوشم
19. من از\_هواپیما می‏ترسیدم اما وقتی سوار\_شدم ترسم ریخت
20. خانه‏ی مادربزرگم خیلی قدیمی است اما حیاطِ بزرگی دارد که پر\_از گل‏های اطلسی است
21. پدرِ کیوان با\_وجود\_اینکه ورشکست شد هیچ\_وقت دست\_از تلاش برنداشت
22. دیروز در\_مدرسه به سئوالی\_که معلم پرسید جواب\_دادم و معلمم حسابی تشویقم کرد
23. همکلاسیِ من خیلی درس\_می‏خواند اما هیچ\_وقت نمره‏ی بالایی نمی‏گرفت
24. غزاله دیروز ساعت‏ها رویِ نیمکتِ پارک نشست و فکر\_کرد
25. زهره پارسال در\_دانشگاهِ آزاد قبول\_شد اما نرفت چون نمی‏توانست شهریه‏اش\_را بپردازد
26. من دیشب دوستانم\_را به\_خانه دعوت\_کردم و یک غذایِ خوشمزه پختم
27. افسانه هیچ\_وقت از\_چیزی شکایت نمی‏کرد اما دیروز حسابی صدایش درآمده\_بود
28. احسان تصمیم\_گرفت که به\_جایِ دانشگاه به\_سربازی برود و رفت
29. تو خوب می‏دانی که من از\_چه رفتاری بدم\_می‏آید اما باز هم آن\_را تکرار می‏کنی
30. دیشب از\_خواب پریدم و دیگر خوابم نبرد
31. من دیروز هیچ\_لباسی نخریدم اگرچه حسابی گشته\_بودم
32. داوود دیروز آنقدر خسته\_بود که نتوانست به سرِ\_کار برود و در\_خانه ماند
33. الهه که\_داشت بال\_درمی‏آورد به\_من گفت که دانشگاه قبول شده\_است
34. دیشب از خانه‏ی دخترخاله‏ام که برمی‏گشتم کیفم را دزدیدند
35. من به رستورانِ همیشگی رفتم اما تعطیل بود
36. پروانه به\_خاطرِ\_من تلویزیون\_را خاموش\_کرد تا بیدار نشوم
37. سهیل چند\_وقت\_پیش به\_من گفت\_که می‏خواهد با\_پدرش در\_این\_مورد حرف بزند
38. وقتی پیمان برایم آهنگ\_زد اشک در\_چشمانم حلقه زده\_بود
39. مهرداد آنقدر تلاش کرد تا بالاخره به\_جایگاهی\_که می‏خواست رسید
40. دوستِ\_من که در\_پاریس زندگی می‏کند دیروز به\_من تلفن\_زد
41. شبی\_که فرزانه\_را دیدم بارانِ شدیدی می‏بارید و چترم\_را فراموش کرده\_بودم
42. من در\_کودکی خیلی فوتبال دوست\_داشتم و خوب\_هم بازی می‏کردم
43. دیروز\_که از\_مدرسه برگشتم خیلی گرسنه بودم اما خبری از\_غذا نبود
44. میلاد تمامِ\_روز\_را رانندگی کرد و خیلی خسته شد
45. من دیروز زود به\_خانه برگشتم اما کلیدم\_را جا\_گذاشته\_بودم
46. بیژن رادیو\_را روشن\_کرد ولی برنامه‏ی موردِ علاقه‏اش تمام شده\_بود
47. شهاب\_و\_آوا دیروز از\_شمال برگشتند و به\_خانه‏ی خواهرِ آوا رفتند
48. من از\_میوه‏ای\_که خیلی رسیده¬باشد بدم\_میامد و لب نمی‏زدم
49. فرید از\_من به\_خاطرِ اتفاقِ دیروز معذرت\_خواست و من\_هم او\_را بخشیدم
50. من که همیشه از\_ارتفاع می‏ترسیدم دیروز با\_دوستانم به\_کوه رفتم
51. محمود به قصابی رفت و برایِ مهمانیِ امروز دو\_کیلو جوجه خرید
52. شیما که\_حسابی گیج شده\_بود از\_من پرسید که ساعت چند\_است
53. من بعد\_از سالها مونا\_را در\_تاکسی دیدم و او\_را شناختم
54. سعید نصیحتی به\_من کرد که هرگز فراموش\_نمی‏کنم
55. آزاده دیشب آنقدر غذا خورده\_بود که دل\_درد گرفت
56. محمد به\_زهرا انگشتری هدیه\_داد اگرچه اصل نبود
57. من از\_شوخیِ دیروزِ سحر خوشم\_نیامد و بیرون رفتم
58. من دیروز با\_شریکم قرار\_گذاشتم که در\_موردِ پروژه صحبت\_کنم
59. هانیه بالاخره متوجه\_شد که در\_موردِ نوید اشتباه می‏کرده\_است
60. ابراهیم بعد\_از اینکه به\_اصفهان رفت کارِ جدیدی\_را شروع\_کرد
61. برادرم که از\_من بزرگتر بود همیشه مرا حمایت می‏کرد
62. سیامک هفته‏ی\_پیش رضایت\_داد که روزبه از\_زندان آزاد شود و دیه نپردازد
63. ژاله برای\_من یک کلاهِ\_گرم بافت که خیلی خوشرنگ بود
64. فهیمه دو هفته\_پیش مریض شد و مرخصیِ استعلاجی گرفت
65. سهراب با\_من تماس گرفت و همه\_چیز\_را توضیح داد
66. من دیروز یک\_جفت کفشِ نو برای\_خودم خریدم که خیلی گران بود
67. شایان پارسال در\_مسابقه‏ی شطرنج برنده شد، با اینکه زیاد تمرین نکرده\_بود
68. بابک دیروز به\_من کمک کرد با\_وجود\_اینکه سرش خیلی شلوغ بود
69. شیوا دیروز سوپ خوشمزه‏ای درست کرده\_بود که مثلِ همیشه خیلی چسبید
70. پدرام وقتی خسته شد به\_یک آهنگِ جدید گوش\_داد
71. من از\_عطری\_که لاله برایم هدیه گرفته\_بود خوشم نیامد اما به\_روی خودم نیاوردم
72. مدیرِ شرکت دیروز از\_شدتِ ناراحتی استعفا\_داد و از\_اتاق بیرون رفت
73. من برای تولدِ خواهرزاده‏ام یک\_ماشینِ کنترلی خریدم که خیلی پیشرفته بود
74. رامین نمی‏توانست جلوی خودش\_را بگیرد و زد زیرِ خنده
75. مرجان که از\_رفتارِ بهروز حسابی شاکی بود با\_او چند\_روزی قهر\_کرد
76. پدربزرگم آن\_درخت\_را خیلی دوست داشت و نمی‏گذاشت کسی از\_آن بالا\_برود
77. من دیروز از\_صبح تا شب درس خواندم که برای امتحان آماده باشم
78. آرزو هفته‏ی پیش یک بچه\_گربه پیدا\_کرد و آن\_را به\_خانه آورد
79. مژده از\_سفر که برگشت بلافاصله کارش\_را شروع کرد
80. رئیس به\_من مرخصی داد که بتوانم به\_کارهای عقب‏مانده‏ام برسم
81. دخترم که پنج\_سالش است دیروز برای\_تولدم یک\_نقاشی کشید
82. هومن نمی‏خواست پیشنهادِ همکارش\_را قبول کند اما بالاخره مجبور شد
83. سوگل از\_اینکه نتوانستم به جشنِ عروسیِ\_او بروم دلخور شد
84. اشکان پارسال شروع\_کرد که یک\_سازِ جدید یاد بگیرد
85. پرستو که خیلی عصبانی بود در\_را پشتِ\_سرش به\_هم کوبید
86. فرشته نتوانست جلوی احساساتش\_را بگیرد و بغضش ترکید
87. سروش پارسال ماشینش\_را عوض کرد و یک ماشینِ مدل\_جدید خرید
88. پارسا شبِ قبل\_از عروسی تصادف کرد و پایش شکست
89. سیاوش نمی‏خواست که من\_از موضوع سر\_دربیاورم و ناراحت شوم
90. دیشب\_که خوابم نمی‏برد به\_یاسمن تلفن\_زدم و با\_هم کلی حرف زدیم
91. من از\_روزی\_که فارغ‏التحصیل شدم دیگر همکلاسی‏هایم\_را ندیدم
92. نسرین دیروز دیر از\_سرِ\_کار برگشت و خیلی خسته بود
93. مهشید که\_خیلی شوکه شده\_بود نمی‏توانست حرف بزند
94. خاله\_نرگس وقتی دیروز سرزده به\_خانه‏ی\_ما آمد خیلی ذوق کردیم
95. من به\_هنگامه پولی\_که احتیاج داشت را قرض دادم اما او هنوز به\_من پس\_نداده‏است
96. خواهرم دیشب یک\_کیکِ شکلاتی برایم درست\_کرد که خیلی مزه\_داد
97. مازیار هفته‏ی\_پیش به\_من گفت\_که می‏خواهد به\_شیراز برود
98. روشنک که\_دخترِ زیبایی است اصلا اعتماد\_به\_نفسِ خوبی ندارد
99. سامان دیروز به\_بیمارستان رفت تا چشمش\_را عمل\_کند
100. آرش دیشب از\_من ماشینم\_را قرض گرفت تا به\_مهمانی برود